

بررسی روایات تفسیری مجمع البیان

از دیدگاه علامه طباطبایی*

- سید علی دلبری^۱
- سید علی سجادی زاده^۲
- سید محمد علی بازقندی^۳

چکیده:

از مهمترین راه‌های فهم صحیح قرآن به گواه عقل و نقل، مراجعه به روایات است سوگمندان گنجینه‌ی روایات از عصر صدور آن، دستخوش دگرگونی قرار گرفت و این امر نیاز به واکاوی سره از ناسره را دو چندان کرده و از دیرباز نقد و بررسی روایات تفسیری مورد توجه برخی مفسران بوده است، علامه طباطبایی از جمله مفسرانی است که ضمن عنوان «بحث روایی» روایات تفسیری را نقادی نموده است، این نوشتار به روش توصیفی - تحلیلی نقدهای علامه به روایات مجمع البیان را گردآوری و مورد بررسی قرار داده است، از نقدهای علامه می‌توان به ناشناخته بودن راوی، مرسله بودن، مرفوع بودن، تداخل، سوء برداشت راوی، ادراج، وهن به شخصیت پیامبر ﷺ، عدم مطابقت با تاریخ و واقعیت، آمیختگی با روایات تطبیقی و مخالفت با قرآن اشاره کرد.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۶.

۱. دانشیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) saddlebari@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی sajjadzadeh@razavi.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن دانشگاه علوم اسلامی رضوی smabazghandh@yahoo.com

واژگان کلیدی: روایات تفسیری، آسیب های حدیثی، مجمع البیان، المیزان، طباطبائی، طبرسی.



مقدمه

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به تعدادی از کتاب‌های ما قبل خود استناد می‌کند که این کتاب‌ها به دو دسته تفسیر و غیر تفسیر (لغت، حدیث، کتب مقدس، تاریخ، اعلام، روزنامه و مجلات و...) تقسیم می‌شوند که در میان کتاب‌های تفسیر می‌توان به تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن طبری، کشاف زمخشری، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر) فخر رازی، الدر المنثور سیوطی، روح المعانی آلوسی، المنار رشیدرضا، الجواهر طنطاوی، عیاشی، فرات کوفی، تفسیر قمی، البرهان سیدهاشم بحرانی، نورالثقلین عروسی حویزی و... اشاره نمود.

تفسیر گرانسنگ مجمع البیان طبرسی یکی از تفاسیری است که علامه طباطبایی از آن برای بیان معنای لغوی کلمه، اعراب کلمه، حرکات آن، بیان روایات و احادیث از پیامبر و معصومان علیهم‌السلام و صحابه و تابعین استفاده نموده است.

بی‌گمان روایات تفسیری نقش مهم در روشن شدن مفاد و معنای آیه دارند و مفسران هر کدام به گونه‌ای از آن استفاده کرده‌اند (البته دیدگاه اخباری‌ها را که می‌گویند قرآن غیر از طریق اهل البیت علیهم‌السلام نباید تفسیر شود روشی دیگر است که در این گفتار نمی‌گنجد) و نکته قابل توجه این است که تعداد این روایات محدود است و صد افسوس که همین اندک روایات برجای مانده از دستبرد تغییر و تحریف مصون نمانده با وجود همة راهگشایی‌ها و دستگیری‌ها خود به مانند معدن طلائی است که دچار آفات و آسیب‌هایی شده است که بر ماست قبل از ورود و استفاده از روایات تفسیری، این اندک اشکالات را از روایات تفسیری بپیراییم و با پالایش و استخراج این روایات و ساماندهی آنها در کنار دیگر روشنگران آیات قرآن چونان خود قرآن و عقل و تاریخ و... بتوانیم کلام خدا را بفهمیم و به دیگران بفهمانیم.

سوگمندانه وجود روایات بی‌پایه و اساس در میان اخبار، گاه زمینه شک و تردید را در مجموع اخبار باعث شده است و بی‌اعتمادی برخی به اخبار را در پی داشته و در نتیجه مانع استفاده از این گنجینه عظیم شده است.

قابل تأمل است که پیشینه جریان نقد حدیث نه تنها کمتر از سابقه وضع نمی‌باشد،

بلکه با وجود هشدارهای پیامبر بر آن پیشی می‌گیرد (مسعودی، ۱۳۸۹: ۱۸۱)، در همین راستا از دیر باز مفسران در اندیشه تصفیه و پالایش روایات تفسیری بوده‌اند. صاحب مجمع البیان نیز پاره‌ای از نقل‌ها و احادیث را مورد نقد قرار می‌دهد و برخی از نقل‌ها و احادیث را نمی‌پذیرد.

از آنجا که شناخت آسیب‌های روایات تفسیری، شرط لازم برای دستیابی فهم درست از حدیث است می‌سزد به صورت روشمند نقدهای علامه طباطبایی بر روایات مجمع البیان استقصا و مورد بررسی قرار گیرد. این نوشتار به بررسی و واکاوی آن دسته از روایات تفسیری کتاب مجمع البیان امین الإسلام طبرسی پرداخته که توسط صاحب تفسیر المیزان، علامه طباطبایی مورد نقد قرار گرفته است. در ادامه، برخی از کاستی‌ها و آسیب‌های روایات تفسیری مجمع البیان از نگاه علامه طباطبایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- آسیب‌ها و مشکلات بیرونی

۱-۱- ادراج راوی در متن روایت

بی‌گمان یکی از مشکلات روایات ما گنجاندن سخن و برداشت راوی در متن روایت می‌باشد که سخن راوی به‌عنوان متن روایت تلقی می‌شود و در نتیجه متن روایت از سخن راوی تشخیص داده نمی‌شود و مفسر به گمان روایت آن را در تفسیر خود مورد استناد قرار می‌دهد. از این حدیث در اصطلاح علم درایه به حدیث «مُدْرَج» نام برده می‌شود. حدیثی که در متن یا سند آن زیاده‌ای وجود داشته باشد که در اصل حدیث وجود ندارد و راوی مطلب اضافی را داخل حدیث بنا به دلایلی قرارداده است. (شهرزوری، ۱۴۱۶: ۷۴؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۶۸/۱؛ عاملی، ۱۴۰۱: ۱۱۴؛ میرداماد، ۱۳۸۰: ۲۰۱، ۳۷؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ۲۲۰/۱؛ صبحی صالح، ۱۹۹۱: ۲۴۴؛ صدر، بی‌تا: ۲۹۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۷۲؛ عتر، ۱۴۱۸: ۴۳۹). البته آن را مزید هم می‌توان نامید که در اصطلاح، حدیثی که مطلبی زیاده از احادیث دیگر همان مورد داشته باشد (مامقانی، ۱۴۱۱: ۲۶۴).

تشخیص این سخنان راوی که در روایت پنهان مانده است کاری است بس مشکل

و دشوار، که علامه طباطبایی توانسته است به این مهم دست یابد. به چند نمونه اشاره می‌شود:

نمونه اول

صاحب تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (بقره/۱۹۰)، روایتی از ربیع بن انس، و عبد الرحمن بن زید بن اسلم در شأن نزول آیه آورده که اولین آیه‌ای است که درباره جنگ نازل شده است، و هنگامی که آیه نازل شد رسول خدا ﷺ با هر کس که با آن جناب سر جنگ داشت می‌جنگید، تا آنکه آیه شریفه ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ (توبه/۵) نازل شد، و آیه قبلی را نسخ نمود.

علامه طباطبایی پس از نقل روایت می‌گوید این عبارت (فنسخت هذه الآية)، برداشت و اجتهاد یکی از این دو راوی است، چه اینکه آیه پنج سوره توبه ناسخ آیه ۱۹۰ سوره بقره نیست، بلکه عمومی کردن یک حکم خصوصی می‌باشد که در ابتدا دستور جنگیدن، در خصوص کسانی است که با شما سرجنگ دارند سپس این حکم عمومیت پیدا می‌کند و شامل تمامی مشرکان می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷۱/۲)، به تعبیر برخی کاربرد واژه نسخ به‌جای عام و خاص در کلمات اصحاب شایع است (سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۵۱/۳).

نمونه دوم

در مجمع البیان، از کلبی و محمد بن اسحاق و ربیع بن انس روایتی نقل شده است که اوایل سوره آل عمران تا حدود هشتاد و چند آیه در مورد هیئت اعزامی از نجران نازل شده است. شصت نفر از آنان سواره نزد رسول خدا ﷺ آمدند، در حالی که چهارده نفرشان از اشراف، و در بین آن چهارده نفر سه نفر پیشوا وجود داشت (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۹۶/۲).

علامه ضمن تأیید این خبر در الدر المنثور (سیوطی، ۱۴۰۱: ۳/۲)، می‌نویسد: اما اصل قصه را ما به زودی نقل خواهیم کرد، ولی نازل شدن آیات اول سوره آل عمران در باره این قصه گویا اجتهادی از صحابه بوده، و ما قبلاً هم گفتیم که از سبک آیات سوره

پیدا است که این سوره يك باره نازل شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳).
 برخی از معاصران بدون توجه به نقد علامه این حدیث را به نقل از المیزان چنین آورده است:

«چنانکه در تفسیر المیزان آمده است، عده‌ای از مسیحیان منطقه نجران یمن، برای شنیدن سخنان پیامبر ﷺ به مدینه آمدند که هشتاد و چند آیه اول این سوره (آل عمران) برای توضیح معارف اسلام به آنان یک‌جا نازل گردید و با ماجرای مباحثه به انجام رسید» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۹/۲)

نمونه سوم

در مجمع البیان نقل شده زمانی که پیامبر در مکه بودند مسلمانان مورد آزار و اذیت مشرکان واقع می شدند و مرتب با سرهای شکسته و مجروح خدمت پیامبر ﷺ می رسیدند و شکایت می کردند و تقاضای جنگ می نمودند و پیامبر ﷺ می فرمود: صبر نمایید من هنوز دستور جنگ دریافت نموده‌ام تا اینکه مسلمانان مهاجرت نمودند و خداوند این آیات (حج/۳۹)، را نازل نمود و این آغازین آیاتی است که درباره جنگ نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۳۸/۷). روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده که پیامبر ﷺ مأمور به جنگ نبود و اذنی هم از جانب خدا نیامده بود تا اینکه آیه ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا﴾ (حج/۳۹)، نازل شد و جبرئیل بر کمر پیامبر ﷺ شمشیر بست (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۵۴/۱).

علامه ضمن نقل روایت از الدرالمثور (سیوطی، ۱۴۰۱: ۳۶۴/۴)، که بیان می کند اولین سوره است که درباره جنگ نازل شده است روایت را اینگونه به نقد کشیده که بر فرض صحت روایت اینکه این آیه درباره مهاجرین نازل شده، اجتهاد راوی است، چه اینکه آیه مطلق است و عقل نمی پذیرد که حکم جنگ متوجه اشخاص خاص (مهاجرین) باشد در حالی که حکم عام است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۹۵/۱۴).

اشکال بعدی اینکه سوره حج صد و چهارمین سوره نازل شده بر پیامبر ﷺ است و در سال هشتم هجرت در مکه نازل شده و جنگ‌های احد و بدر و... پیش از نازل شدن این آیه بین مسلمانان و کفار قریش صورت گرفته بود.

نکته قابل توجه دیگر این است که برخی از مفسرین باز همین نقل را پذیرفته و آن را انتخاب کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۱۱/۲).

نمونه چهارم

صاحب مجمع البیان روایتی را به بعضی از راویان عامه نسبت داده که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا...﴾ (آل عمران/۹۰) درباره اهل کتاب نازل شده است. بعضی دیگر گفته‌اند: درباره یهود نازل شده، که اول ایمان آورده و سپس به عیسی کفر ورزیدند و در آخر کفر خود را زیادتر نموده، به رسول الله ﷺ نیز کفر ورزیدند. بعضی دیگر مطالبی دیگر گفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۹۱/۲).

از دقت در این منقولات، این معنا به دست می‌آید که تمامی آنها نظریه‌های اجتهادی از سوی مفسران سلف است به طوری که بعضی از خود آنان به این مطلب اقرار کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/۳۴۳). آیت الله سبزواری احتمال تعدد سبب نزول را داده‌اند (سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۴۷/۶).

۱-۲- تداخل حدیث در همدیگر

یکی دیگر از آسیب‌های روایات ترکیب دو یا چند خبر در هم دیگر می‌باشد که ممکن است برخی از خبرها قابل اعتنا نباشند، ولی شکل و شمایل جدید به خود می‌گیرند، به عنوان نمونه به این حدیث که ذیل آیه هشتم سوره منافقون از مجمع آورده شده دقت نمایید:

آیات درباره عبد الله بن ابی و یاران او نازل شده و این هنگامی بود که پیامبر خدا ﷺ پس از اطلاع به جنگ یهودیان بنی المصطلق رفت و در زمان بازگشت در جایی مشغول استراحت بودند که بین یک مهاجر و انصار بر سر برداشت آب نزاعی درگرفت فرد مهاجر با مشت ضربه به صورت انصاری زد و کار بالا گرفت هر کدام از دیگران کمک خواستند مهاجرین و انصار در مقابل هم قرار گرفتند و نزدیک بود نزاعی واقع شود که عبدالله بن ابی وارد شد و پس از فهمیدن ماجرا به یاران خودش از انصار گفت تقصیر خودتان است که مهاجرین را با خود شریک کردید و پناه دادید و از آنها دفاع کردید و کشته دادید اگر آنها را از مدینه بیرون می‌کردید این اتفاق نمی‌افتاد وقتی برگشتیم کار را یک‌سره می‌کنم و ما که افراد برتریم این ناتوانان (پیامبر ﷺ و یارانش)، را بیرون می‌کنیم. زید بن ارقم که جوان کم سن و

سالی بود و شاهد ماجرا بود به پیامبر ﷺ گزارش داد ولی عبدالله بن ابی منکر قضیه شد و آیات سوره منافقین نازل شد و عبدالله بن ابی رسوا شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۴۲/۱۰-۴۴۴).

علامه پس از نقل این داستان طولانی می‌نویسد که آنچه در این داستان آمده است از چند روایت مختلف از زید بن ارقم و ابن عباس و عکرمه و محمد بن سیرین و ابن اسحاق و دیگران گرد آوری شده و با یکدیگر مخلوط شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۸۵/۱۹).

۳-۱- مرفوعه بودن سند

در مجمع حدیثی از ابی العباس از (احدهما) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌شود که فرمودند: سوره فیل و قریش یک سوره هستند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۲۷/۱۰). علامه این روایت را به دلیل مرفوعه بودن آن ضعیف می‌داند «أما رواية أبي العباس ضعيف لما فيها من الرفع» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۵/۲۰). در اصطلاح عالمان شیعه از دلایل ضعف حدیث، مرفوعه بودن آن به سبب افتادگی از وسط یا آخر سند است (مامقانی، ۱۴۱۱: ۲۰۷/۲).

آیت الله سبزواری ذیل این روایت مجمع می‌نویسد: این خبر قاصر السند است، ولی به وسیله عمل مشهور جبران می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۷۵/۶).

۴-۱- مجهول بودن راوی

در علم درایه حدیث مجهول حدیثی است که وجود راوی در علم رجال معلوم نشده و یا اگر در کتب رجال آمده درباره او مدح یا قدحی وارد نشده است (فضلی، ۱۴۱۶: ۱۲۲).

در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ تُنْجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾ (مریم/۷۱ و ۷۲)، حدیثی در تفسیر مجمع ذکر شده که راوی می‌گوید در معنای «ورود» اختلاف پیدا کردیم برخی گفتند مؤمن وارد آتش نمی‌شود و بعضی گفته‌اند همه داخل می‌شوند آنگاه خداوند آنان را نجات می‌دهد تا آنکه با جابر برخورد کردم سؤال کردم شما چه می‌گویید؟ در حالی که با دو انگشت به دو

گوش خود اشاره می نمود گفت: هر دو کر شوند اگر از پیامبر ﷺ نشنیده باشم که فرمودند:

ورود همان دخول است هیچ آدم نیکوکار و بدکرداری نیست مگر اینکه وارد جهنم می شود اما همین جهنم برای مؤمن سرد و سلامتی است مثل آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام که سرد و سلامت گشت حتی آنکه آتش جهنم از سردی خود به فریاد آمد و خداوند پرهیزگاران را نجات داده و ظالمان را در حالی که به زانو درآمده در آن برجای می گذارد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۱۲/۶).

علامه می نویسد: این روایت تفسیری، به دلیل ناشناخته بودن راوی دارای سند ضعیفی است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۹۳/۱۴).

۱-۵- ضعف روایت

علامه طباطبائی در برخی از نقدها فقط بیان می کند این حدیث ضعیف است بدون آنکه دلیل آن را ذکر کند.

نمونه اول

طبرسی در ذیل آیه ﴿يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ﴾ (واقعه/۱۱۷)، درباره «ولدان» می نویسد: برخی قایل هستند منظور از ولدان، فرزندان اهل دنیا هستند که از دنیا رفته اند که حسنه و سیئه ندارند و لذا خداوند از آنها برای این کار استفاده می کند و این جایگاه را به آنان می دهد و روایت پیامبر ﷺ را نقل می کند که اطفال مشرکین خدمتکاران بهشتیانند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۲۷/۹).

علامه بدون آنکه علت را بیان کند، می نویسد: روایت ضعیف است و قابل اعتماد نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۲۷/۱۹).

نمونه دوم

در مجمع البیان در ذیل آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵)، گفته است: درباره عمرو بن جموح - که پیر مردی سالخورده و ثروتمند

بود- نازل شده، که پرسید: یا رسول الله به چه چیز صدقه دهم، و به چه کسی دهم؟
خدای تعالی در پاسخ او آیه ۲۱۵ سوره بقره را فرستاد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۴۷/۲).

علامه طباطبایی پس از نقل این خبر از مجمع البیان آورده است:

این نقل در الدر المنثور (سیوطی، ۱۴۰۱: ۲۵۳/۱) نیز آمده با اینکه مفسران آن را
ضعیف شمرده‌اند، و افزون بر ضعف آن با مضمون آیه هم منطبق نیست، چون در آیه
تنها یک سؤال آمده آن هم سؤال از اینکه چه چیز انفاق کنند، و سخنی از اینکه به چه
کسی انفاق کنند نیامده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۳/۲).

نمونه سوم

مجمع ذیل آیه ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾
(مومنون/۵۰)، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که: «قرار» مسجد کوفه و
«معین» فرات می‌باشد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۷۲/۷).

علامه ضمن نقل چند روایت دیگر می‌نویسد: «الروایات جمیعا لا تخلو من
الضعف» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶/۱۵). تمامی روایات دارای ضعف هستند البته علامه به
علت ضعف آن اشاره نمی‌کند (برای نمونه دیگر ر. ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۰۶/۴؛ طباطبایی،
۱۴۱۷: ۲۲۱/۸).

۲- آسیب‌های درونی (محتوایی)

۲-۱- عدم مطابقت با ضروریات مذهب

مجمع البیان ذیل آیه ﴿لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهَا فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور/۳۳)، آورده که عبد الله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را
مجبور به زنا می‌کرد، پس از آنکه این آیه نازل شد، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و
شکایت کردند، خداوند هم این آیه را نازل کرد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۱/۷).

علامه بیان می‌کند: اما اینکه این جریان بعد از نزول تحریم زنا باشد ضعیف است،
برای اینکه زنا در مدینه تحریم نشد، بلکه در مکه و قبل از هجرت تحریم شد، و بلکه
حرمت آن از همان آغاز ظهور دعوت حقه از ضروریات این دین به‌شمار می‌رفت، و در

تفسیر سوره انعام گذشت که حرمت فواحش که یکی از آنها زنا است از احکام عمومی است که اختصاص به شریعت اسلام نداشته است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۱۵).

۲-۲- عدم مطابقت با تاریخ

یکی از معیارهای نقد حدیث، نقد تاریخی است که برخی از مطالبی که در خبر وارد شده است با تاریخ سازگاری ندارد علامه در این نقد بسیار محدود استفاده می کند چرا که اطمینان به گزاره های تاریخی را بسیار کم می داند برخلاف اسباب نزول سوره و آیات که علامه بسیار از آن استفاده می کند و آن را نقد می کند.

نمونه اول

طبرسی می نویسد که آیه ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ﴾ (حج/۶۰)، درباره قومی از مشرکان مکه نازل شد که دو شب از محرم مانده با گروهی از مسلمانان روبرو شدند و با خودشان گفتند: یاران پیامبر ﷺ در ماه های حرام جنگ نمی کنند پس حمله کردند و مسلمانان، آنها رو سوگند دادند که در ماه حرام جنگ نکنید، ولی نپذیرفتند و خداوند مسلمانان را بر ایشان پیروزی داد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۴۸/۷).

علامه بیان می کند که اثر ضعف از سر تا پای آن هویدا است، چه اینکه مشرکان به مانند مسلمانان جنگ در ماه های حرام را حرام می دانستند و متوقف می کردند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۴۰۴/۱۴).

نمونه دوم

در مجمع البیان است که ابی جعفر ﷺ فرمود: وقتی مسلمین آیه ﴿فَلَا تَتَعَدُّ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ﴾ (انعام/۶۸)، را شنیدند به رسول خدا ﷺ عرض کردند پس تکلیف ما چیست؟ اگر بنا باشد هر وقت بشنویم که مشرکین قرآن را مسخره می کنند، برخیزیم و برویم باید اصلاً داخل مسجد الحرام نشویم، و خانه خدا را طواف نکنیم، برای اینکه همیشه مشرکین در آنجا جمع هستند و با دیدن ما، شروع به استهزای قرآن می کنند، در جوابشان این آیه نازل شد ﴿وَمَا عَلَی الدِّینِ یَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ اَوْ لَکِنْ ذِکْرِی لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ﴾ (انعام/۶۹). و آنان را دستور داد که تا آنجا که می توانند

مشرکین را تذکر داده و به حقایق دین آشنا کنند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹۴/۳).
 علامه در بارهٔ روایت می‌نویسد: این روایت همچنانکه ملاحظه می‌کنید، کلمه «ذکری» (در و لکن ذکری) را مفعول مطلق گرفته و دو ضمیر در «لعلهم یتقون» را به مشرکان و مسخره کنندگان برگردانیده، و بنا بر این روایت، تقدیر آیه چنین است «و لکن ذگروههم ذکری لعلهم یتقون» - و لکن شما مسلمانان آنان را به خوبی تذکر دهید، باشد که از خدا بترسند، اشکالی که در این روایت وجود دارد این است که سورهٔ انعام یک دفعه نازل شده، و این معنا، با اینکه آیهٔ مورد بحث، در بارهٔ یک واقعهٔ مخصوصی نازل شده باشد، سازگار نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۳/۷-۱۵۴).

۲-۳- ناسازگاری با سنت مسلم

در مجمع البیان از ابن عباس، از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود:
 پنج چیز به من داده‌اند، که به احدی از انبیای قبل از من ندادند، اول اینکه من مبعوث شده‌ام برای تمامی مردمان، چه سرخ پوست، و چه سیاه پوست، و اما سایر انبیاء هر یک برای قوم خودش مبعوث می‌شد. دوم اینکه خدای تعالی مرا به وسیلهٔ رعب و وحشت یاری فرمود، دشمن من از مسافت یک ماه راه از من مرعوب می‌شود، سوم اینکه غنیمت برای من حلال شد، چهارم اینکه تمام روی زمین برایم مسجد و هم ظهور شد، پنجم اینکه به من شفاعت دادند، و من آن را برای امتم در روز قیامت ذخیره کرده‌ام، و امتم ان شاء الله اگر چیزی را شریک خدا نسازد، بدان نائل می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۱۱/۸).

علامه طباطبایی می‌گوید: روایت مزبور معارض است با روایات بسیاری که می‌گویند: نوح علیه السلام نیز مبعوث بود برای رسالت به سوی تمام بشر، که در بعضی از آن روایات نام ابراهیم علیه السلام و در بعضی دیگر همهٔ انبیای اولوا العزم نیز نام برده شده است، و از سوی دیگر اینکه شفاعت را یکی از خصائص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانست، مخالف است با روایات زیادی که برای سایر انبیاء هم شفاعت را اثبات می‌کند، خدای تعالی هم در قرآن شفاعت را خاص عموم کسانی دانسته که در دنیا شهید و گواه بر حق باشند، و فرموده ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف/۸۶)، و قرآن کریم گواهی داده به اینکه حضرت عیسی علیه السلام از شهداء است و

فرموده ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾ (نساء/۱۵۹)، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳۷۹).

۲-۴- وهن به شخصیت پیامبر ﷺ

علامه طباطبایی برخی از روایات را به علت تعارض با شخصیت پیامبر ﷺ به نقد می‌کشد. در مجمع ذیل آیه ۲۹ سوره نساء نقلی آمده است که رسول خدا ﷺ همواره ایام خود را بین زنان تقسیم می‌کرد و آنگاه می‌فرمود: اللهم... - بار الها این تقسیم من بود در آنچه مالکش بودم پس مرا در آنچه تو مالکش هستی و من نیستم ملامت مکن (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/۱۸۵).

علامه می‌نویسد: این روایت را بیشتر مفسران و صاحبان جوامع نقل کرده‌اند، آن‌هم به چند طریق و مراد از جمله آنچه تو مالکی و من نیستم "همان محبت قلبی است که خدای تعالی در دل‌ها می‌افکند هم چنانکه آیه ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم/۲۱)، نیز بر آن دلالت دارد و لیکن در این حدیث اشکالی هست و آن این است که خدای تعالی اجل از آن است که کسی را در آنچه که مالکش نیست، ملامت کند، هم چنانکه خودش فرموده بود ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ (طلاق/۷)، و شأن رسول خدا ﷺ هم اجل از این است که خدای تعالی را به چنین جلالتی شناسد و چگونه ممکن است با اینکه آن جناب از هر کس دیگر آشناتر به مقام پروردگارش است، مع ذلک از خدای تعالی رفتاری را بخواهد که خود او منزّه از داشتن چنین رفتاری است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵/۱۰۷).

۲-۵- ناسازگاری با شأن صحابه

در مجمع البیان است که مطرف بن شخیر از عمر بن خطاب روایت می‌کند که گفت: ما در عهد رسول خدا ﷺ این طور بودیم، که اگر یکی از ما در حال گناه کبیره‌ای می‌مرد شهادت می‌دادیم که او اهل آتش است، تا آنکه این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء/۴۸)، نازل شد، دیگر اینگونه شهادت‌ها را به زبان نراندیم (طبرسی، ۱۳۸۳: ۳/۸۸).

علامه روایت دیگری از درالمنثور آورده و می‌نویسد: قریب به این دو روایت به چند طریق از ابن عمر نقل شده، ولی به نظر ما این روایات خالی از اشکال نیست، و

نمی‌توانیم باور کنیم که اصحاب رسول خدا ﷺ همگی در یک امر اشتباهی اتفاق کنند که از آیات راجع به گناهان بزرگ حتمیت آتش را بفهمند، تا- قبل از نزول آیات مغفرت- شهادت دهند به اینکه مرتکب گناهان در آتشند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۸۲/۴).

۲-۶- عدم مطابقت با واقعیت خارجی

در نقد احادیث، استناد به واقعیت هم از جمله معیارهای علامه برای نقد می‌باشد. در مجمع البیان ذیل آیه ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (اعراف/۱۵۹)، آمده است این فرقه از یهود، قومی هستند که در ماورای چین زندگی می‌کنند، و بین آنان و سرزمین چین وادی ریگزاری فاصله است، قومی هستند که چیزی از شرایع و احکام تورات را تغییر نداده‌اند، صاحب مجمع البیان سپس اضافه کرده است که این معنا مضمون روایتی است که از ابی جعفر علیه السلام نقل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۵۳/۴). علامه علاوه بر نقد سندی که روایت مزبور ضعیف و غیر مسلم الصدور است، از چنین فرقه یهودی که به راه حق هدایت کنند و در بین خود به عدالت حکم نمایند اثری نمی‌بینیم (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۱/۸).

۲-۷- خلط تطبیق با نزول آیه

مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که گفته است: در روز بدر بعد از آنکه هر دو لشکر روبرو شده و صف‌آرایی کردند و آماده جنگ شدند ابو جهل گفت: بار الها! هر کدام از ما دو فریق سزاوارتر به نصرتیم آن فریق را نصرت ده، مسلمین هم استغاثه کردند و در نتیجه ملائکه فرود آمدند و آیه ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...﴾ (انفال/۹)، نازل شد و بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی کثرت نفرات مشرکین و کمی نفرات مسلمین را دید رو به قبله کرد و گفت: بارالها! وفا کن به آنچه مرا وعده دادی، پروردگارا! اگر این گروه (اصحاب من) را به دست این دشمنان هلاک سازی دیگر در روی زمین عبادت نمی‌شوی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم چنان خدای خود را می‌خواند و دست‌ها را رو به آسمان بلند کرد تا حدی که ردایش از شانه‌اش افتاد، در این موقع بود که خداوند آیه ۹ سوره انفال را نازل کرد، صاحبان این قول گفتار خود را به عمر بن خطاب و سدی و ابی صالح نسبت داده‌اند، و از حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز روایت شده است.

صاحب مجمع البیان سپس اضافه کرده که: وقتی عصر شد، و رفته رفته تاریکی شب رسول خدا ﷺ و یارانش را فرا گرفت، خداوند خواب را بر یاران او مسلط کرد، و همه به حالت چرت درآمدند، و چون زمینی که ایشان در آنجا اطراق کرده بودند ریگزار بود، و قدم‌هایشان می‌لغزید (و از این ناحیه ناراحت بودند). خداوند باران را برایشان نرم نرم نازل کرد تا زمین نمناک و سفت گردید، و قدم‌ها استوار گشت، و همین باران در ناحیه لشکرگاه قریش مانند دهانه مشک می‌ریخت، علاوه بر این خداوند دل‌های کفار را پر از وحشت نمود، هم چنانکه فرموده ﴿سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ (انفال/۱۲)، (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۰۷/۴).

علامه طباطبائی می‌گوید: لفظ ﴿إِذْ تَسْتَعْثِنُونَ رَبَّكُمْ﴾ با نازل شدن آن در روز بدر و در پی استغاثه مسلمین سازگار نیست، بلکه سیاق آیه دلالت می‌کند بر اینکه با آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ (انفال/۱)، و آیات بعد از آن نازل شده، و این آیات دلالت دارد بر یک حکایتی که قبلاً رخ داده است، و خداوند در آن داستان بر مسلمین منت نهاده که آیات نصرت را برایشان فرو فرستاده و نعمت‌هایی به ایشان ارزانی داشته است، و این نعمت‌ها را به رخ ایشان می‌کشد تا شکرش را به‌جا آورده، و در اوامر و نواهیش اطاعتش کنند، و بعید نیست اینکه در روایت مجمع البیان نزول آیه را بعد از استغاثه مسلمین در روز بدر دانسته، از باب انطباق مضمون آیه با واقعه بدر باشد (نه اینکه آیه در بدر نازل شده باشد) و این قبیل از مضمون‌ها در روایات مربوط به شان نزول آیات زیاد است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۳/۹).

۲-۸- خلط تاویل با تنزیل

در مجمع البیان آمده است: رؤیایی که رسول خدا ﷺ در خواب دید این بود که میمون‌هایی از منبرش بالا می‌روند و پائین می‌آیند، و این جریان وی را دچار اندوه ساخت، و این خواب را سهل بن سعید از پدرش روایت کرده، آنگاه اضافه می‌کند که همین معنا از حضرت ابی جعفر علیه السلام و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند: بنابر این تاویل شجره ملعونه در قرآن (اسراء/۶۰)، همان دودمان بنی‌امیه‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۵۴/۶).

علامه طباطبایی می‌نویسد: منظور ما از نقل کلام صاحب مجمع این بود که از ایشان بپرسم چرا این معنا را تأویل نامیده و حال آنکه تناسبی با تأویل ندارد؟ بلکه انطباق آیه شریفه با این روایات تنزیل است نه تأویل، مگر آنکه در پاسخ بفرمایند گاهی کلمه تأویل در مطلق توجیه مقصود، استعمال می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴۹/۱۳).

۲-۹- نقل به معنا

در مجمع عایشه، حدیثی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: روزی اگر بر من بگذرد که در آن، علمی زیاد نکنم که مرا به خدا نزدیک کند خدا طلوع آفتاب آن روز را برایم مبارک نکند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۲/۷).

علامه درباره این حدیث می‌نویسد: این حدیث خالی از ضعف نیست، چگونه نسبت به پیغمبر احتمال می‌رود که علیه خود نفرین کند، آن‌هم در مسئله‌ای که اختیار آن به دست وی نیست و بعید نیست که از ناحیه نقل به معنا کردن در حدیث تحریفی شده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱۸/۱۴).

۲-۱۰- ناسازگاری روایت با قرآن

۲-۱۰-۱- خلاف سبک قرآن

مجمع البیان در ذیل آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (انعام/۵۱)، می‌گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده: معنای این آیه این است که: ای محمد! به وسیله قرآن کسانی را که از برخورد با پروردگار خود هراسانند انذار نموده و آنان را به آنچه در نزد خدا است ترغیب کن، زیرا قرآن وسیله شفاعت است و شفاعتش هم در حق آنان پذیرفته است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۷۱/۴).

علامه آورده است ظاهر این حدیث چنین حکم می‌کند که ضمیر «من دونه» به قرآن برمی‌گردد و صحیح هم هست، الا اینکه سابقه ندارد که در قرآن از خود قرآن به «ولی» تعبیر شده باشد، همان‌طوری که به امام تعبیر شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰۸/۷).

۲-۱۰-۲- عدم انطباق آیه با روایت

در مجمع البیان از عیاشی و او به سند خود از یزید بن معاویه عجلای روایت آورده که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم بسیار قرآن خواندن خوب است یا بسیار دعا کردن؟ فرمود: بسیار دعا کردن بهتر است، آنگاه آیه ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُاْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامَا﴾ (فرقان/۷۷)، را قرائت کردند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۸۵/۷) علامه می نویسد: به نظر ما انطباق آیه با مضمون روایت روشن نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۴۹/۱۵).

۲-۱۰-۳- عدم انطباق روایت با سیاق آیه

نمونه اول

در مجمع البیان ذیل آیه ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ...﴾ (آل عمران/۱۲)، آمده است که محمد بن اسحاق از رجال خود نقل کرده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر با کفار قریش برخورد نمود، و فاتحانه به مدینه برگشت، یهودیان مدینه را در بازار قینقاع جمع کرد، و فرمود: ای گروه یهود! بر حذر باشید، از اینکه خداوند شما را به همان سرنوشتی دچار کند که قریش را در بدر دچار کرد، و قبل از آنکه بر سرتان بیاید آنچه بر سر آنان آمد اسلام را بپذیرید، چون شما می دانید که من پیامبری مرسل، و نشانه های نبوت مرا در کتب خود دیده اید، یهودیان گفتند: ای محمد اگر در جنگ بدر بر قریش پیروز شدی مغرور مشو، زیرا با مردمی روبرو شدی که از آداب جنگ چیزی نمی دانستند، نتیجتاً تو بر آنان غلبه کردی، و اما اگر روزی ما با تو به قتال برخیزیم آن وقت خواهی فهمید که ما مرد کارزاریم، به دنبال این جریان آیه بالا نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۰۶/۲).

علامه می نویسد: سیاق آیات مورد بحث، با این نظریه که درباره یهود نازل شده باشد آن طور که باید نمی سازد، و مناسب تر با سیاق این است که بگوئیم، این آیات بعد از جنگ احد نازل شده (و خدا داناتر است) (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۳).

نمونه دوم

در مجمع البیان به نقل از «کلبی» آمده است: مشرکین قریش، مسلمانان را در مکه

آزار و اذیت می کردند، و مسلمانان به پیامبر ﷺ می گفتند اجازه بفرما تا با ایشان جنگ کنیم، رسول خدا ﷺ فرمود: **من فعلا مأمور به جنگ نیستم تا آیه شریفه ﴿قُلْ لِعِبَادِي...﴾** (اسراء/۵۳)، در این باره نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/۶۵۰).

علامه می نویسد: ما در تفسیر آیه شریفه اشاره کردیم به اینکه این حرف با سیاق آیات سازگار نیست - و خدا داناتر است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۱۲۵).

نمونه سوم

در مجمع بیان شده است: ابن عمر نقل می کند که من با رسول خدا ﷺ به گردش رفتیم، تا به چهار دیواری بعضی از انصار رسیدیم، رسول خدا ﷺ خرماهای ریخته را جمع می کرد و می خورد، پس به من فرمود: ای پسر عمر! چرا نمی خوری؟ عرضه داشتم میل ندارم، فرمود ولی من میل دارم چون امروز صبح چهارمین روزی بود که غذا نخورده بودم، با اینکه اگر می خواستم و دعا می کردم که خدا مانند ثروت کسری و قیصر را به من بدهد هر آینه می داد، ولی نخواستم، و در مقابل من کسانی خواهند بود و ذخیره تو آنها را دیدار خواهی کرد که روزی یک سال خود را زیر سر می گذارند، و ذخیره می کنند، به خاطر اینکه نصیبشان کم است، ابن عمر می گوید: به خدا سوگند از آنجا برنخاستیم، تا اینکه آیه ﴿وَكَأَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (عنکبوت/۶۰)، نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۴۵۶).

علامه می نویسد: علاوه بر ضعف سند، اصلا مضمونش با واقع شدن آیه در سیاق آیات قبلش نمی سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۴۷؛ ۱۵/۷۶؛ ۱۶/۱۱۰).

د. عدم مطابقت با ظاهر آیات

قرآن یکی از معیارها در نقد اخبار و احادیث می باشد که از جایگاه ویژه ای هم برخوردار است.

علامه روایات تفسیری در قالب خبر واحد را حجت نمی دانند مگر اینکه با محتوای آیات موافق باشد و فراتر از این می گوید ملاک اعتبار روایت فقط موافقت با کتاب است و بس، و اگر خبر همراه با قرآن نبود هر چند سند صحیح باشد معتبر نیست و نباید فقط به سند اکتفاء نمود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۲۱۱-۲۱۲).

طبرسی از ابن عباس و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که این آیات سه گانه (بقره/۲۰۴-۲۰۶)، درباره همه ریاکاران نازل شده، که در ظاهر چیزهایی را اظهار می‌کنند که خلاف باطنشان است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۳۴/۲)، علامه درباره این روایت می‌نویسد: با ظاهر آیات منطبق نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۹۹/۲).

در مجمع البیان ذیل سوره علق داستان ورقه بن نوفل نقل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۸۱/۱۰)، علامه طباطبائی داستان ورقه را با آیات قرآن ناسازگار می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۳۰/۲۰).

۲-۱۱- جعل

و در مجمع البیان از کلبی ذیل آیه ۴۸ سوره نساء نقل کرده است: این آیه درباره مشرکین یعنی وحشی و یاران او نازل شده، چون وقتی وحشی حمزه را کشت، قرار بود آزاد شود که به آن عمل نکردند پشیمان شد و نامه به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت، اظهار اسلام کرد ولی آیه ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَزْنُونَ...﴾ (فرقان/۶۸)، را مانع می‌دانست که آیه ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ (فرقان/۷۰)، را پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و باز نامه نوشتند مضمون آیه سخت است می‌ترسیم نباشیم آیه نازل شد ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ...﴾ (نساء/۴۸)، نازل شد، و فرستاد دوباره نامه نوشتند: می‌ترسیم از آنهایی نباشیم، که مشیت خدا بر آمرزش آنان تعلق گرفته باشد، دنبال این نامه آیه ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ (زمر/۵۳)، نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را نیز برای آنان فرستاد، وقتی آن را خواندند دسته جمعی به اسلام در آمدند، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلامشان را پذیرفت (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۸/۳).

علامه می‌نویسد فخر رازی (فخررازی، ۱۴۲۰: ۹۹/۱۰). این روایت را در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده ولی دقت در موارد این آیات که در روایت آمده و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را برای وحشی می‌فرستاده جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد، که روایت ساختگی است، و چه خوب گفته است مفسری که بعد از اشاره به این روایت گفته: مثل اینکه جاعلین این حدیث خواسته‌اند بگویند خدا و وحشی با یکدیگر شوخی داشتند و برای

اثبات این مدعای خود این حدیث را ساخته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۸۲/۴).

۱۲-۲- برداشت نادرست راوی

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرموده است:

اعراف تل‌هایی است بین بهشت و دوزخ که هر پیغمبر و یا وصی پیغمبر با گناهکاران امتش در آنجا می‌ایستند، مانند سرلشکرانی که با ضعفای لشکر خود در قلب لشکر قرار می‌گیرند، آنگاه وقتی نیکوکاران امتش راه بهشت را پیش می‌گیرند آن وصی پیغمبر به گناهکارانی که با او ایستاده‌اند می‌گوید: ببینید برادران نیکوکار خود را، که به بهشت می‌روند، لا جرم گناه کاران به آنان سلام می‌کنند، این است معنای ﴿و نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ (اعراف/۴۶)، و معنای جمله ﴿لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ﴾ (اعراف/۴۶)، این است که این گناه کاران هنوز خود داخل بهشت نشدند و امیدوارند که آن پیغمبر و یا امام که همراه آنان است شفاعت‌شان کند، و وقتی می‌بینند که گناه کاران راه دوزخ را پیش گرفته و می‌روند از در تضرع می‌گویند ﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف/۴۷)، آنگاه اصحاب اعراف یعنی انبیاء و جانشینان ایشان، رجالی را از اهل عذاب صدا زده و از در شامت می‌گویند: جماعت شما و استکباری که می‌ورزیدید شما را بی‌نیاز نکرد، آیا این همراهان ما نبودند که شما آنان را به خاطر فقر و فلاکت‌شان به بازی می‌گرفتید؟ و آنان را تحقیر نموده، دنیای‌تان را به رخ‌شان می‌کشیدید؟ آنگاه رو به مستضعفین کرده، به امر خداوند می‌گویند ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ (اعراف/۴۹)، و (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۵۳/۴).

علامه از تفسیر قمی (قمی، ۱۳۶۷: ۲۳۱/۱)، از امام صادق علیه السلام نزدیک به این مضمون حدیث را نیز نقل می‌کند و می‌نویسد: این روایت به طوری که ملاحظه می‌کنید به جای کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است صریحا مستضعفین را اسم برده، و آنگاه فرموده که در این میان جماعتی از مستضعفین هستند که امید رفتن به بهشت را داشته و از رفتن به دوزخ به خدا پناه می‌برند، و دیگر تفسیر نمی‌کند که این مستضعفین همان اصحاب اعرافند که هر کسی را به سیمای مخصوصش می‌شناسند یا غیر آنان، بنابر این، انطباق مضمون این روایت با آیات اعراف آسان است، فقط یک اشکال در آن هست و آن ظهور آیات اعراف است در اینکه کسانی که به اهل بهشت سلام می‌دهند

مقربین اهل اعراف می‌باشند نه مستضعفین. بعید نیست که روایات این باب دستخوش اشتباهات ناقلین روایت و کج فهمی آنان شده باشد، مثلاً ممکن است رسول خدا ﷺ یا بعضی از امامان فرموده باشند که جماعتی از مستضعفین هستند که خداوند آنان را یا به شفاعت شفعا و یا به مشیت خود داخل بهشت می‌سازد، آنگاه راوی فرمایش آن جناب را در اثر نقل به معنی به این صورت که می‌بینی درآورده باشد، مخصوصاً این اختلال در نقل به معنی و مضمون، در روایات وارده از ابن عباس و ابن مسعود و حذیفه و امثال آنان که می‌گوید: رجال اعراف کسانی‌اند که حسنات و سیئات‌شان برابر باشد، به خوبی به چشم می‌خورد، چون این دسته از روایات اختلاف فاحشی در متن آنها است، و همچنین روایت قمی از امام صادق علیه السلام که اگر به دقت مطالعه شود صدق ادعای ما معلوم می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴۴/۸).

نتیجه‌گیری

از مهمترین راه‌های فهم صحیح قرآن به گواه عقل و نقل، مراجعه به روایات تفسیری است لکن این روایات، دستخوش دگرگونی قرار گرفته و این امر نیاز به واکاوی سره از ناسره را دو چندان کرده و از دیرباز نقد و بررسی روایات تفسیری مورد توجه برخی مفسران بوده است.

علامه طباطبایی گاهی ضمن عنوان «بحث روایی» روایات تفسیری از مجمع البیان را گردآوری و سپس به نقادی آن پرداخته است.

ناشناخته بودن راوی، مرسله بودن، مرفوع بودن، ادراج از نقدهای بیرونی و سوء برداشت راوی، وهن به شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، عدم مطابقت با تاریخ و واقعیت، آمیختگی با روایات تطبیقی و مخالفت با قرآن برخی از نقدهای محتوایی علامه طباطبایی به روایات مجمع البیان است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
۲. بهایی عاملی، محمدبن حسین، الوجیزه، ترجمه سید محمد مرعشی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۰۷.
۳. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه، چاپ دوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۴.

۴. سبزواری، سیدعبدالأعلى، مواهب الرحمان فی تفسیرالقرآن، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه اهل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹.
۵. —، مهذب الاحکام، چاپ چهارم، قم، دفتر آیت الله سبزواری، ۱۴۱۳.
۶. سیوطی، جلال الدین، الدرالمشور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱.
۷. —، تدریب الراوی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، الطبع الاول، قاهره، دار الکتب، بی تا.
۸. شهروزی، عثمان بن عبدالرحمان، مقدمه ابن الصلاح، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶.
۹. صبحی، صالح، علوم الحدیث ومصطلحه، ط ۱۸، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۱.
۱۰. صدر، سیدحسن، نهایه الدرایه، تحقیق ماجد غرباوی، قم، نشر المشعر، بی تا.
۱۱. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۱۲. —، المیزان فی تفسیرالقرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۱۴. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان فی تفسیرالقرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲.
۱۵. عاملی، حسین بن عبدالصمد، وصول الاخبار الی اصول الاخبار، تحقیق عبداللطیف کوه کمره ای، قم، مجمع الذخایر الاسلامیه، ۱۴۰۱.
۱۶. عاملی، زین الدین بن علی، الرعاية فی علم الدرایه، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ دوم، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۱۳.
۱۷. عتر نورالدین، منهج النقد فی علوم الحدیث، الطبعة الثالثة، دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۸.
۱۸. عروسی حویزی، عبدالعلی، تفسیر نورالتقلین، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵.
۱۹. فخرالدین رازی، محمد، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۲۰. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۴۱۰.
۲۱. فضلی، عبدالهادی، اصول علم الرجال، ط دوم، بی جا، مؤسسه ام القرى للتحقیق والنشر، ۱۴۱۶.
۲۲. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس های از قرآن، ۱۳۸۳.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، چاپ چهارم، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، بیروت، دارالصعب، ۱۴۰۱.
۲۵. مامقانی، عبدالله، مقیاس الهدایه فی علم الدرایه، قم، مؤسسه آل البيت لإحیاء التراث، ۱۴۱۱.
۲۶. مدیرشانه چی، کاظم، درایه الحدیث، چاپ سوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۲۷. مراغی، احمدبن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۸. مسعودی، عبدالهادی، وضع و نقد حدیث، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۸۹.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۰. میرداماد، محمدباقر، الرواشح السماویه، چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰.